



**A Critical Examination of Utopian Marxism in the Collapsed World of Khan-e Edrisiha (The House of the Edrisis)**

**Ali Cheraghi**

Ph.D in Persian Language and Literature, University of Qom, Qom Iran, Email: [drcheraghi65@gmail.com](mailto:drcheraghi65@gmail.com)

**Article Info**

**Article type:**  
Research Full Paper

**Article history:**  
Received: 2025-11-16  
Accepted: 2025-12-30

**Keywords:**  
Ghazaleh Alizadeh  
critical analysis  
Khan-e Edrisiha  
Marxism  
ideological collapse

**ABSTRACT**

Marxism is a social and political theory that emphasizes political economy and divides society into two opposing groups: the exploiters and the exploited. Since the early twentieth century, it has strongly influenced intellectual and literary fields. In Iran, after the spread of Russian Marxism, many intellectuals and writers focused on themes such as justice, opposition to capitalism, and support for marginalized groups. Previous studies have mainly examined themes and class representation in Iranian literature; however, less attention has been given to direct critiques of the collapse of leftist idealism and the failure of Marxist ideas in *Khan-e Edrisiha*. In this novel, Ghazaleh Alizadeh takes a socio-political approach to critically portray the breakdown of the October Revolution. Using an analytical and critical method, this study shows how Alizadeh, who was once sympathetic to Marxist ideas, questions her fictional world and its characters by expressing disillusionment with leftist ideologies and highlighting their limitations. The research is based on a socio-literary analysis of the novel, along with a critical reading of its events and characters. It focuses especially on the gap between ideas and actions, the persistence of individual power, and the restriction of freedoms within the story. The findings suggest that Alizadeh not only depicts social change but also illustrates the collapse of Marxist ideals and the failure of radical leftist ideologies. By portraying characters caught in opportunism, power struggles, and a loss of empathy and humanity, the novel encourages readers to rethink the limits and weaknesses of such ideologies. As a notable work of contemporary Iranian literature, it holds both historical and broader global significance.

**Cite this article** Cheraghi, A. (2026). A Critical Examination of Utopian Marxism in the Collapsed World of Khan-e Edrisiha (The House of the Edrisis). *Journal of Literary and Social Research*, 4(4), 89-104.



©The author(s)

Publisher: Goletsan University

Doi: 10.30488/sipl.2026.558265.1111



## واکاوی انتقادی مارکسیسم آرمانگرا در جهان فروپاشیده‌ی خانه‌ی ادیسی‌ها

علی چراغی

[drcheraghi65@gmail.com](mailto:drcheraghi65@gmail.com) <sup>۱</sup> دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، قم، ایران، رایانامه:

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰</p> <p><b>واژه‌های کلیدی:</b> غزاله علیزاده تحلیل انتقادی خانه‌ی ادیسی‌ها مارکسیسم فروپاشی آرمانی</p>	<p>مارکسیسم، به عنوان مکتبی اجتماعی و سیاسی، با تأکید بر «اقتصاد سیاسی» جهان را به دو قطب استثمارگر و استثمارشده تقسیم می‌کند و از آغاز قرن بیستم تأثیر چشمگیری بر عرصه‌های فکری و ادبی گذاشته است. در ایران، پس از نفوذ مارکسیسم روسی، روشنفکران و نویسندگان بسیاری به مضامینی چون عدالت‌خواهی، مبارزه با سرمایه‌داری و دفاع از فرودستان توجه کردند. پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر تحلیل مضمون و بازنمایی طبقاتی در ادبیات ایران تمرکز داشته‌اند، اما نقد مستقیم فروپاشی آرمانی چپگرایی و ناکارآمدی آرمان‌های مارکسیستی در رمان <i>خانه‌ی ادیسی‌ها</i> کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این رمان، علیزاده با نگرش سیاسی و اجتماعی قصد دارد فروپاشی انقلاب اکتبر روسیه را منتقدانه ترسیم کند. این پژوهش با رویکرد تحلیلی-انتقادی، می‌کوشد نشان دهد که چگونه غزاله علیزاده، نویسنده‌ای که خود زمانی با آرمان‌های مارکسیستی همسو بوده، با بازتاب سرخورده‌گی و ناکارآمدی آرمان‌های چپگرایانه، جهان داستانی و شخصیت‌ها را به نقد می‌کشد. روش پژوهش، تحلیل ادبی-اجتماعی متن رمان و تفسیر انتقادی وقایع و شخصیت‌هاست، با تمرکز بر تضاد میان شعار و عمل، بازتولید قدرت فردی و محدودیت آزادی‌ها در جهان داستانی. یافته‌ها نشان می‌دهد که علیزاده نه صرفاً دگرگونی جامعه را روایت می‌کند، بلکه فروپاشی آرمانی مارکسیسم و ناکارآمدی ایدئولوژی‌های افراطی چپ را به تصویر می‌کشد. رمان، با نشان دادن شخصیت‌هایی گرفتار فرصت‌طلبی، بازتولید قدرت و از دست دادن عاطفه و انسانیت، خواننده را به بازاندیشی نسبت به محدودیت‌ها و ناکارآمدی آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها فرا می‌خواند و به‌عنوان نمونه‌ای منحصر به فرد در ادبیات معاصر ایران، اهمیت دوگانه‌ی تاریخی و جهانی دارد.</p>

**استناد:** چراغی، علی. (۱۴۰۴). واکاوی انتقادی مارکسیسم آرمانگرا در جهان فروپاشیده‌ی خانه‌ی ادیسی‌ها. *فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی*، ۴(۴)، ۱۰۴-۸۹.

Doi: 10.30488/sipl.2026.558265.1111

ناشر: دانشگاه گلستان  
© نویسندگان.



## مقدمه

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه نقطه عطفی در تاریخ مارکسیسم بود. اندیشه‌های مارکس، که پیشتر به‌عنوان نظریه‌ای انتقادی و فلسفی مطرح بود، با تحقق انقلاب روسیه به نیرویی سیاسی - عملی بدل شد که در سیاست، اقتصاد و فرهنگ جهان اثرگذار شد و بر ادبیات نیز نفوذ عمیقی داشت. ادبیات این دوره نه تنها وسیله‌ای برای آگاهی طبقاتی و مبارزه سیاسی شد، بلکه بستری فراهم آورد تا تضاد میان آرمان‌های نظری و واقعیت‌های اجتماعی به تصویر کشیده شود. نویسندگان یا در خدمت انقلاب درآمدند یا در موضع نقد نسبت به آن ایستادند. این تضاد میان شعار و عمل، همان مسئله‌ای است که در *رمان خانه‌ ادیسی‌های* علیزاده به‌صورت دقیق و زیرکانه بازتاب یافته است.

محور اندیشه‌های مارکسیسم بر اقتصاد سیاسی استوار است و مارکس جامعه را به دو قطب استثمارگر و استثمارشده تقسیم می‌کند (پی‌یر، ۱۳۶۰: ۲۷۱). در ایران، جریان پارامارکسیست بر پیوند میان ادبیات و نیروهای تاریخی، اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد و ادبیات را مشروط به شرایط اجتماعی و اقتصادی می‌داند (هاشمی، ۱۳۹۶: ۶۰). با این حال، تجربه تاریخی نشان داده است که آرمان‌های مارکسیستی، حتی پس از دستیابی به قدرت، در عمل به بازتولید سلسله‌مراتب و فرصت‌طلبی می‌انجامند. این همان نکته‌ای است که علیزاده در *خانه‌ ادیسی‌ها* به‌صورت ساختاری به نقد می‌کشد: آشکاران که ظاهراً به دنبال عدالت و برابری‌اند، در عمل گرفتار نزاع‌های داخلی، تبعید، جاسوسی و محدودیت آزادی‌ها می‌شوند و فاصله طبقاتی حتی در نظام نوظهور نیز حفظ می‌شود.

*رمان خانه‌ ادیسی‌ها* جامعه‌ای اشرافی با نظام تک‌حاکمی را نشان می‌دهد که با ورود نیروهای انقلابی دگرگون می‌شود، اما نظم نوین نیز به تدریج بازتولید قدرت فردی، فرصت‌طلبی و ناکارآمدی آرمانی را نشان می‌دهد (شیری، ۱۳۸۷: ۲۴۲). شخصیت‌های آتشی‌خانه خاویار و زبردستان نان بیات و چای می‌خورند؛ این تضاد آشکار، سرخوردگی نویسنده از تحقق نیافتن آرمان‌ها و فروپاشی تدریجی آرمانگرایی را به تصویر می‌کشد. همچنین حذف شخصیت‌هایی مانند شوکت، بازتاب محدود شدن نقش زنان و ناکامی وعده‌های برابری در فرآیند انقلاب است، زیرا زن آرمانی پیشین که نماد مشارکت اجتماعی بود، جای خود را به نظامی متمرکز و مردسالار می‌دهد.

علیزاده در *رمان* خود نشان می‌دهد که هر نظام سیاسی، چه اشرافی و چه انقلابی، در معرض فروپاشی است. این فروپاشی نه صرفاً در ساختار اجتماعی، بلکه در آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها نیز نمود می‌یابد. به‌عبارت دیگر، *رمان* تنها بازنمایی تغییر قدرت نیست؛ بلکه نقدی است بر ناکارآمدی آرمان‌های تند و افراطی چپ‌گرایی که زمانی پناهگاه روشنفکران و جوانان بوده است. این نقد، ضمن بازتاب سرخوردگی نویسنده از تعلق پیشین به این آرمان‌ها، تضاد میان شعار و عمل، فرصت‌طلبی و بازتولید قدرت را برجسته می‌کند (مهویزانی، ۱۳۷۳: ۲۴۳).

این پژوهش با رویکرد تحلیلی - انتقادی و بهره‌گیری از مؤلفه‌های نقد مارکسیستی، می‌کوشد نشان دهد که چگونه *خانه‌ ادیسی‌ها* فروپاشی آرمانی مارکسیسم را از همان آغاز روایت می‌کند، با دودستگی، حذف شخصیت‌های آرمانی، جداسازی طبقات، محدودیت آزادی‌های فردی و بازتولید سلسله‌مراتب. بنابراین *رمان* نه تنها به بررسی تحولات اجتماعی و سیاسی می‌پردازد، بلکه پیامدهای ناکارآمدی آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های افراطی را نیز به تصویر می‌کشد.

سؤال اساسی پژوهش این است که چگونه علیزاده با بازنمایی تضاد میان آرمان‌های چپ‌گرایانه و واقعیت‌های اجتماعی، ناکارآمدی و فروپاشی آرمانی مارکسیسم را آشکار می‌کند؟ به نظر می‌رسد که نویسنده، با تجربه تعلق پیشین به آرمان‌های مارکسیستی، ضمن بازتاب سرخوردگی، از طریق ساختار داستانی و شخصیت‌پردازی، ناکارآمدی آرمان‌ها و فروپاشی ایدئولوژی‌های افراطی را نشان می‌دهد و بدین‌وسیله خواننده را به بازاندیشی در رابطه با آرمان‌ها و شعارهای تند و افراطی فرا می‌خواند.

### بیان مسئله

رمان خانه‌آدریسی‌های علیزاده به‌طور مستقیم ناکارآمدی و فروپاشی آرمان‌های مارکسیستی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های افراطی، حتی زمانی که به قدرت می‌رسند، در عمل با محدودیت‌ها، تضادها و بازتولید سلسله‌مراتب مواجه‌اند. در این اثر، نویسنده نه صرفاً دگرگونی‌های اجتماعی را بازنمایی می‌کند، بلکه به شیوه‌ای زیرکانه نشان می‌دهد که آرمان‌های نظری در جهان واقعی چگونه به ناکارآمدی و فساد می‌انجامند. شخصیت‌ها، ساختارها و مناسبات رمان همه حامل این پیام‌اند که شعار عدالت و برابری، در مواجهه با قدرت و فرصت‌طلبی، به بازتولید همان نابرابری‌ها و سلطه‌ها منجر می‌شود.

تمرکز رمان بر فروپاشی آرمانی، از همان آغاز روایت مشخص است. علیزاده نشان می‌دهد که شخصیت‌های انقلابی و آرمانی، مانند آتشکاران، پس از به قدرت رسیدن گرفتار نزاع‌های داخلی، کنترل و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌شوند و آرمان‌های اولیه آنان به فراموشی سپرده می‌شوند. حذف شخصیت‌هایی مانند شوکت، محدود شدن نقش زنان و بازنمایی فاصله طبقاتی در نظام نوظهور، همگی نشانگر ناکارآمدی وعده‌های انقلاب و ناتوانی آرمان‌ها در تحقق واقعیات اجتماعی است. این نقد، هم از منظر اخلاقی و انسانی و هم از منظر سیاسی، به بررسی تضاد میان شعار و عمل می‌پردازد.

دلایل تمرکز پژوهش بر این رویکرد روشن است. نخست، علیزاده خود پیش‌تر به آرمان‌های مارکسیستی تعلق داشته و اکنون، با تجربه‌ی فروپاشی جریان‌های چپ، سرخوردگی خود را در قالب رمان بیان می‌کند. دوم، رمان به جای تمرکز صرف بر نمادهای تاریخی یا سیاسی، به فرآیند ناکارآمدی آرمان‌ها، بازتولید قدرت و سرکوب آزادی‌های فردی توجه دارد. سوم، این رویکرد این امکان را فراهم می‌کند که تحلیل انتقادی ادبی، پیامدهای ناکارآمدی آرمان‌ها و بحران ایدئولوژی‌های افراطی را در یک متن داستانی آشکار کند و نشان دهد که چگونه ایدئولوژی‌های بزرگ و پرشور می‌توانند به تضاد با اهداف اولیه خود برسند. بنابراین، مسئله پژوهش این است که خانه‌آدریسی‌ها نه تنها روایت اجتماعی - سیاسی از دگرگونی جامعه ارائه می‌دهد، بلکه نقدی بنیادین بر ناکارآمدی آرمان‌های افراطی چپ و تضاد میان ایدئولوژی و عمل ارائه می‌کند. این نقد، تجربه‌ای انسانی و اجتماعی از شکست آرمان‌ها و محدودیت‌های تحقق عدالت را آشکار می‌سازد و به پژوهشگر امکان می‌دهد تا پیامدهای فروپاشی آرمانی مارکسیسم را در سطحی همزمان فردی، اجتماعی و سیاسی بررسی کند.

### پیشینه پژوهش

اندیشه‌های مارکسیستی از آغاز قرن چهاردهم شمسی، به واسطه‌ی مترجمان و روشنفکران وارد فضای فکری ایران شد. این جریان، به‌ویژه پس از انقلاب مشروطه، بر شعر و داستان اثر گذاشت و موجب توجه نویسندگان به مسائلی چون نابرابری طبقاتی، استبداد سیاسی و حقوق فرودستان شدند. اوج نفوذ مارکسیسم در ادبیات ایران را می‌توان در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۶۰ مشاهده کرد؛ دوره‌ای که احزاب و جریان‌های چپ فعال بودند و بسیاری از آثار داستانی و نمایشی، رنگ و بویی اجتماعی و انتقادی یافتند. در این دوره، توجه به مناسبات قدرت و طبقات اجتماعی به بخشی جدایی‌ناپذیر از ادبیات تبدیل شد.

درباره‌ی رمان *خانه‌آدریسی‌ها* نیز پژوهش‌هایی در حوزه‌های گوناگون صورت گرفته است. برای نمونه، در کتاب *زبان و جنسیت در رمان نوشته‌ی نجفی عرب (۱۳۹۴)*، زندگی زنان این رمان بررسی شده و در *بوطیقای نو و خوانش فمینیستی*، اثر اسحاقیان (۱۳۹۶)، به نمادشناسی و ادبیت زنانه پرداخته شده است. همچنین *داس و قلم نوشته‌ی هاشمی (۱۳۹۶)* به جلوه‌های تفکر مارکسیستی در آثار برخی نویسندگان ایرانی اشاره دارد و *شناختنامه‌ی عزاله علیزاده به کوشش دهباشی (۱۴۰۰)*، اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی زندگی و آثار این نویسنده فراهم آورده است.

از میان مقالات مرتبط می‌توان به «تحلیل جایگاه زن در رمان‌های غزاله علیزاده» نوشته‌ی محمودی و حیدری (۱۳۹۷)، «واکاوی تطبیقی-اسطوره‌ای رمان‌های خانه‌ی ادیسی‌ها و خانه‌ی اشباح» اثر صالحی مازندرانی و همکاران (۱۴۰۲)، «نقش زن در دو اثر غزاله علیزاده: خانه‌ی ادیسی‌ها و شب‌های تهران» نوشته‌ی بی‌نیاز (۱۳۸۴) و نیز «بررسی و تطبیق روایتگری در آثار غزاله علیزاده با تکیه بر رمان‌های خانه‌ی ادیسی‌ها و شب‌های تهران» نوشته‌ی ناطق‌پور و همکاران (۱۴۰۱) و «تحلیل روایت‌شناسی فمینیستی در داستان خانه‌ی ادیسی‌ها و سرگذشت ندیمه» نوشته‌ی سارانی و همکاران (۱۴۰۱) و «مقایسه‌ی جوه‌شی‌وارگی در رمان‌های خانه‌ی ادیسی‌ها و سرگذشت ندیمه» نوشته‌ی پورقرب و همکاران (۱۴۰۱) اشاره کرد. در میان این پژوهش‌ها، مقاله‌ی «بازتاب سنت و تجدد در رمان خانه‌ی ادیسی‌ها» اثر ابهری و همکاران (۱۴۰۱)، نزدیک‌ترین ارتباط را با موضوع حاضر دارد، اما این مقاله تنها به مظاهر تجدد پرداخته و صرفاً اشاره‌ای گذرا به مفاهیم مارکسیستی دارد.

در مجموع، اگرچه پژوهش‌هایی با رویکرد جامعه‌شناختی، سبک‌شناختی و روان‌شناختی درباره‌ی آثار علیزاده وجود دارد، بررسی مشخصاً مارکسیستی بر رمان خانه‌ی ادیسی‌ها تاکنون انجام نگرفته است. مقاله‌ی حاضر درصدد پر کردن این خلأ است و با تمرکز بر مؤلفه‌های اندیشه‌ی مارکسیستی همچون آزادی، انقلاب، تولید، سرمایه‌داری، فقر، نظام طبقاتی و ایدئولوژی، برای نخستین بار این اثر را بر اساس مبانی نقد مارکسیستی و آرای مارکس و مختصری از عقاید انگلس تحلیل می‌کند. چنین رویکردی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا ساختار رمان و روایت آن، امکان مناسبی برای واکاوی تضادهای طبقاتی و بازنمایی فروپاشی نظم سیاسی فراهم می‌آورد.

## بحث و بررسی

### ۱. تضاد شعار و عمل در آرمانگرایی مارکسیستی

رمان خانه‌ی ادیسی‌ها روایت چهار نسل از یک خاندان اشرافی را بازگو می‌کند تا تضاد میان شعارهای آرمانی و عملکرد واقعی انقلاب روشن شود. نسل اول، نمایانگر سلطه و خشونت پدر و عموی خانم ادیسی است که بر زنان و زیردستان اعمال می‌شود و چرخه قدرت را نشان می‌دهد؛ چرخه‌ای که انقلاب وعده‌ی نابودی آن را می‌دهد. در نسل دوم، با مرگ مرموز لوبا، و در نسل سوم با مرگ رحیلا، فقدان عدالت و ناکامی ساختارهای انسانی پیش‌نمایشی از تضاد شعار و عمل در انقلاب است.

در نسل چهارم، ورود وهاب و آتشکاران، تضاد آرمانی و عملی انقلاب را آشکار می‌کند. آتشکاران با نفی زندگی خصوصی و جایگزینی جمع تحت نظارت دولت، نشان می‌دهند که وعده‌ی رهایی جمعی چگونه به سرکوب فردی منتهی می‌شود. با این حال، از همان آغاز شکاف درونی شکل می‌گیرد: گروهی به رهبری شوکت وفادار به آرمان‌ها باقی می‌ماند و گروهی دیگر با فرصت‌طلبی و حذف مخالفان، مسیر اقتدارگرایی را پیش می‌گیرند؛ تضادی که تحلیل مارکسیستی «تضادهای درونی انقلاب» را بازتاب می‌دهد.

شخصیت‌ها نمونه‌های عملی تضاد شعار و عمل هستند. وهاب، با انزوا و گذشته‌گرایی، نمونه‌ای از «بیگانگی» از کار و جامعه است. یوسف آزادی فردی را راه‌رایی می‌داند (علیزاده، ۱۳۸۰: ۹۰) و نماینده گفتمان لیبرالی است که مداخله کمونیست‌ها را ناقض فردیت می‌داند. در مقابل، برزو تصریح می‌کند که چیزی به اسم زندگی خصوصی وجود ندارد (همان: ۲۲۸)؛ موضعی که اولویت نظم پرولتری بر فردیت را نشان می‌دهد. علم‌گرایی افراطی او، برای نابودی خرافات و فقر (همان: ۱۷۸)، فاقد بنیان مادی و انسانی برای تحقق عدالت است و تضاد میان شعار و عمل را نمایان می‌کند.

شوکت، انقلابی وفادار که توسط جناح اقتدارگرا حذف می‌شود، نمونه‌ای از فرآیند «انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد» است. او با انکار زنانگی و تبدیل شدن به بازوی نظم انقلابی، به ظاهر حامل اقتدار و در باطن عدالت‌خواه و مادرانه باقی می‌ماند؛ نشان‌دهنده قربانی شدن آرمان‌ها در سازوکارهای قدرت. خانم ادیسی، بازمانده‌ی نظام فئودالی، و لقا، فردیتی

منزوی، و قباد، حامل نیروی مقاومت، همگی نقشی در به تصویر کشیدن تضاد میان آرمان‌های پیش از انقلاب و نمود حقیقی آن پس از تحقق آن دارند. حتی رکسانا، با وجود جایگاه برتر، در ساختاری اسیر است که آزادی واقعی را از او سلب می‌کند.

علیزاده بیان می‌کند که نفی سنت اشرافی الزاماً به جامعه آزاد نمی‌انجامد و می‌تواند به اقتدارگرایی جدید منتهی شود. «خانه ادیسی‌ها تنها داستان چالش میان تجدد و سنت نیست؛ بلکه حکایت چالش‌ها و تضادهای درونی تجدد نیز هست» (ابهری، ۱۴۰۱: ۴۹۰). در نهایت، رمان تصویری دوگانه ارائه می‌دهد: سنت فرسوده پابرجاست، اما تجدد انقلابی نیز با تضادهای درونی خود به خشونت و تمامیت‌خواهی منتهی می‌شود؛ محور تحلیل آرمانگرایی انقلاب دقیقاً در این تضاد شکل می‌گیرد.

## ۲. الزامات ایدئولوژیک در ادبیات و خانه ادیسی‌ها

در نگاه مارکسیستی، ادبیات باید به بازنمایی مناسبات اجتماعی و تضادهای طبقاتی بپردازد و در خدمت اهداف انقلاب و طبقه کارگر باشد. با این حال، انگلس تأکید می‌کند که این گرایش نباید تحمیلی باشد و از «ذات موقعیت و بازی» تراوش کند تا اثر هنری ارزش خود را حفظ کند (ایگلتون، ۱۳۸۳: ۵۴). در خانه ادیسی‌ها، علیزاده نشان می‌دهد که الزامات ایدئولوژیک در عمل به تحمیل تبدیل می‌شوند و آزادی فردی و ظرفیت خلاقه نویسنده را محدود می‌کنند. این تحمیل، برخلاف تعهدی واقعی به آرمان‌ها، به شکل دستورالعمل‌هایی سخت‌گیرانه و نظارت مستمر بر تولید ادبی ظاهر می‌شود و اثری «متعهد» را به ابزاری تابع و محدود بدل می‌سازد.

شوکت، نمونه‌ای از وفاداری به آرمان‌ها، بارها به طبقه حاکم و آثار بی‌هدف آنان انتقاد می‌کند: «کتاب هیچ فایده‌ای ندارد. اعصاب را سست می‌کند، روح آدم را توی خیالات می‌برد. آشکارها برنامه دارند کتاب‌ها را دستچین کنند، خواب و خیال‌ها را بریزند دور» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۵۹). برزو نیز با دیدی انتقادی نسبت به وهاب می‌گوید: «اما تو آقازاده دو هزار کتاب داری، فقط برای خودت. سر تا تهش چرت و پرت. می‌خوانی و مثل اسفنج توی خودت می‌کشی. کی نفعی از آن برده؟» (همان: ۶۶). این گفته‌ها حاکی از آن است که الزامات ایدئولوژیک، حتی وقتی به ظاهر از سر تعهد هستند، در واقع فردیت و خلاقیت را قربانی می‌کنند و عملکرد واقعی ادبیات را محدود می‌سازند.

علیزاده در رمانش، میان احترام به سنت و نقد رکود اشرافیت، تعامل پیچیده‌ای میان تعهد و تحمیل نشان می‌دهد. آشکاران به عنوان نماد جمع‌گرایی انقلابی، آزادی فردی را سرکوب می‌کنند و فردیت شخصیت‌ها را به سود تحقق اهداف کلی فدا می‌کنند. این امر بیانگر تضاد آشکار میان شعارهای رهایی‌بخش و عمل محدودکننده است. در عین حال، رمان نشان می‌دهد که الزامات ایدئولوژیک تنها محدود به دستورالعمل‌ها نیست؛ بلکه تأثیر مستقیم بر آموزش و انتخاب منابع ادبی دارد، چنان‌که شوکت توصیه می‌کند کتاب‌های گرایش‌دار تحت نظر حزب مطالعه شوند (همان، ۱۷۷، ۲۶۷).

این محدودیت‌ها، علاوه بر اثرگذاری بر شخصیت‌ها، در ساختار خود رمان نیز بازتاب می‌یابند. علیزاده از طریق تضاد میان آزادی فردی و تحمیل ایدئولوژیک، نشان می‌دهد که ادبیات نمی‌تواند صرفاً ابزار آموزشی یا سیاسی باشد؛ بلکه همزمان باید به ارزش‌های هنری و خلاقیت نیز وفادار بماند. بنابراین، خانه ادیسی‌ها نه تنها روایت مبارزه طبقاتی است، بلکه نمایشگر اثرات منفی تحمیل الزامات ایدئولوژیک بر ادبیات، فرهنگ و زندگی فردی نیز هست.

به این ترتیب، الزامات ایدئولوژیک در ادبیات، هرچند ممکن است با شعار تعهد به آرمان‌ها همراه باشند، در عمل به تحمیل تبدیل شده و توانایی ادبیات را در بیان تجربه انسانی و انعکاس پیچیدگی‌های اجتماعی محدود می‌کنند. این رمان، با بازنمایی این تعارض، تصویری واقعی از دشواری تحقق آرمان‌های سیاسی و اجتماعی در عمل ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که ادبیات متعهد واقعی، تنها زمانی ممکن است که از تحمیل ایدئولوژیک فاصله گرفته و آزادی خلاقه نویسنده را محترم بشمارد.

### ۳. فروپاشی ایده‌آل برابری در نظم انقلابی

مارکس بر این باور است که کارگر، فرآورده‌ی نظام سرمایه‌داری است که بنیان آن بر مالکیت خصوصی استوار است. در این نظام، سود از کالاهایی حاصل می‌شود که کارگران تولید می‌کنند؛ اما حاصل کار آنان به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار مصادره می‌شود. کمونیست‌ها با تأکید بر ضرورت سلب مالکیت از سرمایه‌دار، به تشکیل اتحادیه‌ها و نهادهای نمایندگی پرولتاریا می‌اندیشند تا هرج‌ومرج سرمایه‌داران را مهار کنند و دولت نوظهور را تحت اداره‌ی طبقه‌ی کارگر درآورند. دولت از منظر مارکس ابزاری است برای انقلاب در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه. «مارکس هرگز تأثیر متقابل دولت را بر جنبه‌های اقتصادی جامعه انکار نمی‌کند» (کارور، ۱۳۹۵: ۱۱۰)؛ با این حال تأکید دارد که دولت‌های تاریخی همواره ابزاری برای سلطه‌ی یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر بوده‌اند. او با رویکردی دیالکتیکی نشان می‌دهد که تضاد میان کارگر و سرمایه‌دار موتور تغییر اجتماعی است و هر پدیده‌ی اقتصادی و سیاسی دارای تناقض‌های درونی است که تحولات تاریخی را رقم می‌زند. بنابراین، تحلیل تاریخی مارکس بر پایه‌ی روابط متضاد و فرآیندهای پیوسته‌ای است که جامعه را به سوی تحولات بنیادین هدایت می‌کند.

مارکس رابطه‌ی کارگر و کالا را وارونه می‌بیند؛ زیرا هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید کند، فقیرتر می‌شود و خود به کالایی ارزان بدل می‌گردد. او می‌نویسد: «با افزایش جهان اشیاء، از ارزش جهان انسان‌ها کاسته می‌شود» (مارکس، ۱۳۷۷: ۱۲۵). در چنین فرایندی، کارگر به شیء تبدیل می‌شود و تحت سلطه‌ی محصول خویش قرار می‌گیرد؛ محصولی که در نهایت با او بیگانه می‌شود (مارکس و انگلس، ۱۳۵۸: ۳۳). بدین ترتیب، در سرمایه‌داری، کالا نه وسیله بلکه هدف است و به بت‌واره‌ای تبدیل می‌گردد. به زعم مارکس، تاریخ بشر تاریخ کشمکش میان طبقات است و این تقابل همواره یا به دگرگونی انقلابی و یا به نابودی دو طبقه انجامیده است (همان، ۲۶). از این رو، طبقه مبنای اصلی تفکیک اجتماعی است و تنها انقلاب کمونیستی می‌تواند جامعه‌ای بی‌طبقه را ممکن سازد.

در خانه ادریسی‌ها تضاد طبقاتی به عنوان محور اصلی روایت عمل می‌کند. تقابل میان ادریسی‌ها، نمایندگان طبقه بورژوا و مرفه، با آشکاران، نماد نیروهای معترض، بازتابی از همان جدال تاریخی میان سرمایه‌داری و پرولتاریاست. از منظر مارکسیستی، این رویارویی صرفاً نزاعی خانوادگی یا اخلاقی نیست؛ بلکه انعکاس «مناسبات تولید» و جدال قدرت میان طبقات است. اشرافیت در رمان با رکود، انزوا و مصرف‌گرایی معرفی می‌شود، در حالی که آشکاران حامل انرژی جمعی، تحرک و آرمان‌خواهی‌اند. علیزاده از رهگذر این تقابل، نابرابری ساختاری و تداوم سلطه را آشکار می‌سازد و با نقد هم‌زمان بی‌عملی اشراف و خشونت‌گرایی فرودستان، این تضاد را در قالبی دیالکتیکی و چندلایه باز می‌نماید.

آشکاران با شعار برابری طبقاتی و زیر پرچم «بزرگ قهرمان» دست به انقلاب می‌زنند؛ اما همان‌گونه که مارکس در مفهوم «بیگانگی» توضیح می‌دهد، آنان نیز از آرمان‌های نخستین خود فاصله می‌گیرند. توده‌های وابسته به «قهرمان شوکت» در آتشیانه مرکزی تنها نان و چای می‌خورند، زیرا «فعلات امکان‌ناهند» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۱۷۵)؛ در حالی که رهبران بالادستی خوراکی مفصل دارند. این تمایز دقیقاً بازتاب بیگانگی کارگر از محصول کار خویش است. «قهرمان شوکت» می‌گوید:

«سر و وضعشان تغییر کرده؛ رخت و لباس آنها از گران‌ترین پارچه‌هاست. هفته‌ای یک شب دور

هم جمع می‌شوند و خاویار و ودکا می‌خورند» (همان: ۳۱۷).

در مقابل، توده‌ها به «لقمه‌های نان بیات» و «جرعه‌ای چای شیرین» بسنده می‌کنند (همان: ۲۶۴). این تصویر نمادین به روشنی انتقال قدرت از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر را نشان می‌دهد، بدون آنکه ماهیت سلطه دگرگون شود. مارکس دولت را ابزار سلطه‌ی یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر می‌داند و علیزاده این معنا را در روایت «رکسانا» بازآفرینی می‌کند: «در پایتخت محشری است... هر که با ما نیست، بر ماست. آنکه بر ماست، محکوم به مرگ است» (همان: ۳۴۹). این جمله، دگرگونی انقلاب به استبداد را مجسم می‌سازد و نشان می‌دهد که دولت پرولتری نیز می‌تواند در چرخه‌ی قدرت، به همان ابزار سرکوب بدل شود که پیش‌تر با آن مبارزه می‌کرد. شعار «ضدیت با بیگاری» نیز در عمل

بی‌اثر می‌ماند؛ چنان‌که «قهرمان رشید» به اتهامی واهی به بیگاری محکوم می‌شود و جز روزنامه‌ای زیرانداز ندارد (همان: ۵۴۱) و «قهرمان تیمور» نیز با «شوربا و آب زیپو» زنده است و در زیرزمینی تاریک به حیات خود ادامه می‌دهد (همان: ۵۴۳). این استمرار فقر، تداوم همان استثمار است که مارکس آن را سرچشمهٔ فلاکت کارگر می‌دانست. علیزاده در این صحنه‌ها نشان می‌دهد که انقلاب، اگرچه در ظاهر به نام عدالت و رهایی صورت می‌گیرد، در عمل به بازتولید همان سازوکار سلطه و تبعیض منتهی می‌شود.

در نظریهٔ مارکس، کمون آرمانی بر تساوی دستمزد و حذف نهادهای سلطه استوار است؛ اما در *خانهٔ ادریسی‌ها*، به جای ازمیان رفتن استثمار، شکل تازه‌ای از آن پدید می‌آید. پس از پیروزی آتشکاران، جامعه‌ای نو تشکیل می‌شود که در آن، میزان ارادت به حزب و وفاداری به رهبران، تعیین‌کنندهٔ جایگاه اجتماعی است. کارگران حزبی ارتقا می‌یابند؛ حال آن‌که دیگران در فقر باقی می‌مانند. این ساختار یادآور همان مناسبات طبقاتی است که انقلاب قصد درهم‌شکستن آن را داشت. علیزاده بدین‌وسیله نشان می‌دهد که استثمار نه از میان می‌رود؛ بلکه در قالبی نو بازتولید می‌شود.

اعضای آتشیخانه نیز براساس سلسله‌مراتب درونی عمل می‌کنند. «حدادیان» با خیانت به «شوکت» جای او را می‌گیرد و «رکسانا» به سبب عدول رهبران از مانیفست آغازین، می‌گریزد. بدین‌سان مفهوم «طبقه» در رمان دگرگون می‌شود: جدال میان کارگر و سرمایه‌دار به تقابل میان طبقات سیاسی و نظامی تبدیل می‌گردد. در گفت‌وگوی خانم ادریسی با شوکت، او به روشنی می‌گوید هیچ ثروتمندی برای برابری با کارگر نمی‌جنگد؛ آتشکاران نیز که به سبب فقر قیام کرده بودند، در نهایت به بازتولید همان نابرابری پیشین می‌انجامند.

در بیانیهٔ کمونیسم آمده است که «پرولتاریا در جریان پیکار با بورژوازی به‌ناچار به صورت یک طبقه متحد درمی‌آید و با انقلاب، خود را به طبقهٔ فرمانروا مبدل می‌سازد و در مقام فرمانروا، مناسبات تولیدی کهنه را با توسل به قهر از میان برمی‌دارد؛ سپس با نابودی این مناسبات، شرایط تضاد طبقاتی و فرمانروایی خود به عنوان یک طبقه را نیز از میان می‌برد» (مارکس و انگلس، ۱۳۵۸: ۴۷). اما علیزاده در روایت خود نشان می‌دهد که با فروپاشی نظم کهن، نه تنها تضاد طبقاتی از میان نمی‌رود؛ بلکه در هیأتی تازه ظهور می‌کند. شعارهای انقلاب در *خانهٔ ادریسی‌ها* می‌توانستند به تحقق «جمهوری اجتماعی» بینجامند؛ اما نزاع درونی حزب و کشاکش بر سر قدرت مانع آن شد.

در دولت نوظهور رمان، همهٔ عرصه‌های زندگی مردم، از مذهب و تولید تا تربیت و جنسیت، تحت کنترل و برنامه‌ای واحد درمی‌آید. پوشش، خوراک و حتی خوابگاه اعضا، باید یکسان باشد تا تصویر برابری ظاهری حفظ شود. با این حال، اندکی پس از استقرار نظام جدید، میل به تصاحب اتاق‌های بهتر و اعمال زور بر دیگران پدیدار می‌شود. علیزاده در توصیف این مرحله، از فروپاشی تدریجی آرمان‌ها سخن می‌گوید؛ جایی که مقابله با اشراف به حذف انسان‌های عادی می‌انجامد و انقلاب از درون تهی می‌شود.

عمارت ادریسی‌ها پیش‌تر نماد تمرکز ثروت در دست اقلیتی کوچک بود؛ اما پس از تصرف، این فضا میان آتشکاران تقسیم می‌گردد. این تقسیم در ظاهر نشانه‌ای از مساوات است؛ ولی در عمل بهره‌مندی بر محور عمودی توزیع می‌شود و طبقات بالاتر عمارت به مقامی ممتاز بدل می‌گردند. فروپاشی تدریجی عمارت، تصویری از فروپاشی آرمان جمعی است؛ خانه‌ای که زمانی مأمن اشراف بود، اکنون در دست فرودستانی است که خود به اشرافی نو تبدیل می‌شوند.

علیزاده با دقتی جامعه‌شناختی، نشان می‌دهد که انقلاب، اگر فاقد مبنای اخلاقی و خودآگاهی طبقاتی باشد، به استقرار نظمی تازه از سلطه می‌انجامد. آتشکاران که قرار بود عامل رهایی باشند، به ابزار قدرت بدل می‌شوند و شعار عدالت در تئوری باقی می‌ماند. سران آتشیخانهٔ مرکزی، جاسوسانی در همه جا گماشته‌اند. آنان از تملق و چاپلوسی خوششان می‌آید و چاکران چرب‌زبان را بر افراد صدیق و درستکاران ترجیح می‌دهند. این گزاره بازتاب روشن همان فساد ساختاری است که مارکس از آن به‌عنوان «نباشت قدرت در دست اقلیت» یاد می‌کرد.

بنابراین، تجربهٔ آتشکاران از ادارهٔ خانه بیش از چند روز دوام نمی‌آورد؛ زیرا نظریه‌زدگی جای عمل‌گرایی را می‌گیرد و آرمان برابری در برابر میل به قدرت فرو می‌پاشد. علیزاده در *خانهٔ ادریسی‌ها* با نگاهی انتقادی به ایدئولوژی، نشان

می‌دهد که تعهد به اصول انقلابی، اگر به اجبار بدل شود، چیزی جز تحمیل نیست. رمان از این منظر، نه تمجید انقلاب؛ بلکه واکاوی پیامدهای ایدئولوژیک آن است؛ تلاشی برای نشان دادن چگونگی تبدیل آرمان به ابزار سلطه، و عدالت به نقابی برای استمرار قدرت.

مارکس تأکید می‌کند که شعور و آگاهی انسان مستقیماً با شرایط اقتصادی و مناسبات تولید شکل می‌گیرد. او زیربنای اقتصادی جامعه را تعیین‌کننده ساختارهای اجتماعی و فرهنگی می‌داند و بر این باور است که کارگران در روند تولید، هرچه ثروت بیشتری می‌آفرینند، خود فقیرتر شده و به کالایی بی‌ارزش بدل می‌شوند. به عقیده او، هدف از تولید صرفاً ارضای نیازهای مادی انسان است: «انسان تنها موجودی است که برای ارضای این نیازها به تولید می‌پردازد. طبیعت را برای وسیله‌ی معاش تغییر می‌دهد. انسان تنها موجودی است که کار می‌کند.» (پولادی، ۱۳۸۲: ۱۹۸) این نظریه در *خانه‌ی ادیسی‌ها* با وضوح بازتاب یافته است. قهرمان شوکت با نقد خانواده‌ای که ارزش را در میراث فرهنگی و تاریخ می‌جوید، بر اهمیت زیربنای اقتصادی تأکید می‌کند:

«هیچ‌وقت نشد از سازندگی بگویند؛ کشاورزی مکانیزه! هیچ‌کدام از شما نمی‌دانید امسال محصول گندم ما کمتر از میزان مصرفی است، بعضی از صنایع لنگ شده، قطارها پر از آدم است، شپش همه‌جا را گرفته، اصلاً به این مسائل فکر کرده‌اید؟» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۲۵۶).

در رمان، قهرمانان با تخریب اشیای نفیس و آثار هنری خانه، از سلطه و رفاه اشرافیت انتقاد می‌کنند. خانم ادیسی از این بی‌توجهی به میراث فرهنگی اندوهگین می‌شود، اما انقلابی‌ها اهمیتی به آن نمی‌دهند:

«می‌گویند کتابخانه را سوزانده‌اند. گلدان‌های چینی را شکسته‌اند... برای من مهم نیست. دیگر به اشیا دل بستگی ندارم. چون رفتنی‌اند، مثل خودم. اما چه کنم؟ بعضی چیزها در حافظه می‌ماند... کتاب، مجسمه، گلدان، نقاشی و موسیقی، هر چیز زیبا، زیادی است؟» (همان: ۹۷).

توصیف اتاق وهاب، نماد بورژوازی، نشان‌دهنده تضاد میان ثروت و فقر است: «چه اتاق گل و گشادی، خوب شلنگ تخته می‌انداختی، رقص و مهمانی، زن‌های آنچنانی... هر روز لباس‌های نو... من طعم بستنی را ده سال پیش چشیدم.» (همان: ۶۶). این تضاد دقیقاً نماینده پوچی وعده‌های رهایی‌دهنده انقلاب است: هرچند انقلابی‌ها برای عدالت اجتماعی قیام می‌کنند، در عمل، اختلاف میان رهبران و توده‌ها تداوم می‌یابد.

شوکت، نماینده فقرا و سردسته آشکاران، با افتخار از گذشته فقیرانه خود سخن می‌گوید و فقر را نیروی محرک مبارزه می‌داند: «من از بچگی باز زحمت نان درآورده‌ام... از غذاهایی که امثال تو می‌ریختند توی خندق بلا بویش به ما می‌رسید.» (همان: ۳۱۳). با این حال، تجربه نشان می‌دهد که فقرزدایی تنها محرک است و به غایت رهایی نمی‌انجامد؛ آرمان مشترک ریشه‌کنی فقر، بیماری و بی‌عدالتی تحقق نیافته باقی می‌ماند: «در سرزمین پیش‌روها باید بقایای فقر، بیماری و آلودگی ریشه‌کن شود.» (همان: ۵۴۵).

برزو، دانشجوی تندرو، پس از کشف فساد و فروش داروهای دولتی در بازار سیاه، از نظام درمانی و رفاهی مایوس می‌شود؛ درحالی‌که شوکت بر اهمیت علم و خدمت به محرومان تأکید می‌ورزد: «برو درس بخوان! دکتر شو! به مریض‌های گدا گشنه، غریب و بی‌کس خدمت کن تا از تو راضی باشم!» (همان: ۳۷۳). این تقابل میان ایده‌آل‌ها و واقعیت، پوچی وعده‌های رهایی‌بخش را برجسته می‌کند.

*خانه ادیسی‌ها* مفاهیمی همچون «زیربنا و روبنا»، «فقر کارگران»، «بیگانگی» و «مبارزه طبقاتی» را نه به صورت انتزاعی، بلکه در بطن زندگی اجتماعی و فردی شخصیت‌ها نشان می‌دهد. رمان با بازنمایی تقابل سنت و مدرنیته، میراث فرهنگی و ضرورت سازندگی، رفاه بورژوازی و رنج پرولتاریا، تصویری روشن از ناکامی وعده‌های انقلاب ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که رهایی اجتماعی بدون درک دقیق ساختار اقتصادی و توزیع قدرت، صرفاً به شعاری پوچ بدل می‌شود.

## ۴. بازتولید سلطه

## ۱.۴. بازتولید سلطه جنسیتی در دل انقلاب

علیزاده زنان را نه به مثابه موجوداتی منفعل، بلکه به‌عنوان عاملان فعال تاریخی و اجتماعی بازنمایی می‌کند. زنان در این رمان، به‌ویژه در بستر انقلاب و مناسبات مارکسیستی، در متن جامعه قرار دارند و به مبارزه‌ای سیاسی و طبقاتی وارد می‌شوند. شوکت، زنی برخاسته از طبقات فرودست، با پشت‌سر گذاشتن فقر و محرومیت، به مقام رهبری گروهی انقلابی دست می‌یابد و نمایانگر امکان قدرت‌یابی زنان در چارچوب جنبش کارگری است. این حضور فعال، نشان‌دهنده گسست نسبی از محدوده سنتی خانه و مناسبات مردسالارانه است؛ اما درعین‌حال، بازتولید سلسله‌مراتب در دل انقلاب، محدودیت‌های دیگری برای زنان ایجاد می‌کند.

شوکت، نشانه قدرت‌یابی کارگران و تبدیل فرد فقیر به صاحب مقام است. ورود او به آتشیخانه مرکزی او را به چهره‌ای قدرتمند بدل می‌کند که می‌بایست جلال و شوکت داشته باشد. زن بودن او در نگاه نخست نماد فراروی از مرزهای جنسیتی است؛ چرا که در جنبش انقلابی، زنان مانند مردان وارد عرصه سیاسی و نظامی می‌شوند و سهمی فعال در تصمیم‌گیری‌ها دارند. با این حال، همان‌گونه که تجربه شوکت نشان می‌دهد، قدرت و جایگاه او در دل ساختار انقلابی نیز با سلسله‌مراتب و کنترل نهادهای حزب محدود می‌شود. در حقیقت، زنان حتی در متن انقلاب نیز با تضادهای درونی سیستم مواجه‌اند و جایگاهشان اغلب به ابزار قدرت دیگران تبدیل می‌شود. حتی در دل انقلابی که شعار برابری می‌دهد، خشونت علیه زنان و ابزاری‌شدن آنان تداوم می‌یابد. این تجربه بیانگر آن است که تحقق شعارهای رهایی‌بخش و برابری‌طلبانه تنها از طریق تغییر بنیادین روابط قدرت و ساختارهای سازمانی ممکن است.

رکسانا نیز نمونه دیگری از زنان فعال و معترض است. او با ترک خانه پدری در تفریس و انتخاب زندگی هنری مستقل در مسکو، موضعی انتقادی نسبت به سیاست‌زدگی ایدئولوژیک و سلطه مردسالارانه اتخاذ می‌کند. رکسانا به‌عنوان سوژه‌ای آگاه، نشان می‌دهد که آزادی واقعی زنان در گسست از مناسبات قدرت مردسالارانه و انحصار سیاسی امکان‌پذیر است. او سیاست را منحرف می‌بیند و هنر را به‌عنوان مسیر جایگزین برای تحقق استقلال فردی و اجتماعی برمی‌گزیند: «همه دروغ می‌گفتند، سایه ریا، جنسیات و پول، دور و برم را تارک می‌کرد... روشنفکرهای شیدای هنر، نوابغ دهر، تنها طالب اندامم بودند، اسم این حس را عشق می‌گذاشتند» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۳۱۰). این گزاره نمایانگر نقد علیزاده بر مناسبات سلطه و بازتولید هنجارهای مردسالارانه حتی در ساحت روشنفکری و هنر است.

زنان انقلاب، همچون شوکت و رکسانا، با انتخاب کنشگری اجتماعی و سیاسی، امکان ایجاد تغییر و مشارکت در ساختار قدرت را دارند؛ اما محدودیت‌های سیستم انقلابی و بازتولید سلسله‌مراتب همچنان آن‌ها را در معرض سلطه قرار می‌دهد. این تجربه، بازتاب نظریه مارکسیستی-فمینیستی است که رهایی زنان را جدایی‌ناپذیر از رهایی طبقه کارگر می‌داند و نشان می‌دهد که هرگونه تحول اجتماعی بدون تغییر بنیادین ساختارهای قدرت و مناسبات تولید، ناقص خواهد ماند.

*خانه ادیسی‌ها* به‌خوبی نشان می‌دهد که زنان نه صرفاً در پیوند با جنسیت؛ بلکه در تعامل با سلسله‌مراتب طبقه و نهادهای قدرت، همچنان با بازتولید سلطه روبه‌رو هستند. شوکت و رکسانا به‌رغم محدودیت‌ها، مسیر تحقق نسبی آزادی و استقلال زنان را در دل انقلاب نشان می‌دهند.

تمرکز بر زنان انقلاب در *خانه ادیسی‌ها*، از یک سو پیامدهای بازتولید سلطه جنسیتی را در دل جنبش‌های رهایی‌بخش برجسته می‌کند و از سوی دیگر نشان می‌دهد که تحقق واقعی عدالت و برابری جنسیتی تنها در گسست از مناسبات قدرت مردسالارانه و بازتعریف ساختارهای سازمانی ممکن است. این رویکرد، تحلیل علیزاده از وضعیت زنان را نه صرفاً اجتماعی یا عاطفی؛ بلکه در بستر اقتصادی، سیاسی و طبقاتی بازنمایی می‌کند و با دیدگاهی انتقادی، ناکارآمدی ایده‌آل را در متن انقلاب آشکار می‌سازد.

### ۲.۴. گریز از سلطه و بازتولید آن در انقلاب

گریز شخصیت‌ها از سلطه، خواه در قالب حکومت نظامی و خواه در ساختارهای ایدئولوژیک، یکی از محورهای اصلی روایت *خانه‌ی ادیسی‌ها* است. رکسانا، به عنوان سوژه‌ای خودآگاه، آشکارا مخالفت خود با ابزارسازی از انسان‌ها برای اهداف قدرت را بیان می‌کند: «ابزار ترقی‌زورگویان شده‌ایم» (علیزاده: ۳۱۹) و تأکید می‌کند که «رسالت من سر و سر داشتن با حکومت‌ها نیست» (همان: ۳۱۵). این موضع، او را در تقابل مستقیم با نیروهایی قرار می‌دهد که هرگونه بی‌طرفی را خیانت می‌دانند: «اگر مرا یک بار دیگر به آن حکومت بچسبانی بدجور پشیمان می‌شوی!» (همان). حتی زمانی که بازگشت به پایتخت و امضای تعهدنامه‌ها برای کسب امتیاز ممکن است، رکسانا بر استقلال خود پافشاری می‌کند: «همین فردا می‌توانم برگردم به پایتخت و ده‌ها تعهدنامه را امضا کنم، با سرسپردگی، امتیازهایی بگیرم» (همان: ۳۵۵). وهاب نیز نسبت به نظام سرکوبگر و رژه‌های رسمی و تبلیغات دولتی نفرت دارد: «خوش ندارم مرا جزو آن مردان... دست به سینه حکومت نظامی بدانید... کتاب‌ها و اتاقم مرا بس است» (همان: ۱۸). او این مناسبات را نمایانگر تهی‌بودگی و ابزارسازی می‌بیند، زیرا فرد را صرفاً وسیله‌ای برای بازتولید قدرت می‌سازد. این نقد محدود به حکومت نظامی نیست؛ بلکه به ایدئولوژی بسته‌ی بلشویکی نیز تسری می‌یابد: «چی بگویم تا خوشت بیاید؟... نفس کشیدنم را به زور تحمل می‌کنند چه رسد به درس دادن» (همان: ۱۵۹). یوسف نیز شرایط مشابهی را در آتشیخانه مرکزی تجربه می‌کند: «به جز یک عده آدم متملق بی‌سواد، کسی حق حیات ندارد» (همان). این تملق‌پروری، که خانم ادیسی نیز بدان اشاره می‌کند (همان: ۲۶۸)، بازتابی از بازتولید مناسبات سلطه در دل انقلاب است.

حتی شخصیت‌های معترض مانند قباد، که از تملق پرهیز می‌کنند (همان: ۳۸۶ و ۴۰۱)، در چرخه سرکوب انقلاب گرفتار می‌شوند. نگاه رکسانا به توده‌ها نیز مؤید این نقد است: «مردم فقط مردمند... همین پیرزن‌های نازکدل... هزارها نفر را به جوخه‌ی اعدام سپرده‌اند» (همان: ۳۱۵)، که نشان‌دهنده‌ی تفاوت آگاهی روشنفکرانه و عامی‌گری جمعی است. استعاره «تخم هیولا» (همان: ۳۵۰ و ۵۰۲) این بازتولید سلطه را در دل انقلاب برجسته می‌سازد؛ نیروهایی که به نام آزادی برمی‌خیزند، اما همان مناسبات سرکوبگر و سلسله‌مراتبی را بازتولید می‌کنند.

بنابراین، خانه ادیسی‌ها نشان می‌دهد که حتی در یک انقلاب با شعار برابری و آزادی، مناسبات قدرت و سلطه همچنان بازتولید می‌شوند. علیزاده با تمرکز بر تجربه‌ی شخصیت‌های کلیدی زن و مرد، نشان می‌دهد که شعارهای آرمان‌گرایانه مارکسیستی، بدون اصلاح واقعی ساختارهای قدرت و جلوگیری از بازتولید سلسله‌مراتب، به پوچی و ابزارسازی انسان‌ها می‌انجامد. این بازتولید سلطه، نقدی عملی و رویکردی به محدودیت‌های مارکسیسم آرمان‌گرا در عمل اجتماعی ارائه می‌کند.

### ۳.۴. وعده‌های آزادی و واقعیت سرکوب

در *رمان خانه‌ی ادیسی‌ها*، بازتولید مناسبات اقتدارگرایانه در دل انقلاب، نقطه‌ی کانونی انتقاد علیزاده از مارکسیسم آرمانگراست. مارکس بر آن بود که «اقتصاد انسانی» باید جایگزین اقتصاد ماشین‌گرای افراطی و وابسته به سوداگری شود و حکومت آزادی جایگزین «حکومت ضرورت» گردد (پی‌یر، ۱۳۶۰: ۲۲۳). اما تجربه‌ی تاریخی انقلاب‌ها نشان می‌دهد که طبقات نوظهور، حتی با شعار رهایی و عدالت، ساختارهای سرکوبگر پیشین را بازتولید می‌کنند. خانه ادیسی‌ها، با نمایش آتشیخانه مرکزی، نمونه‌ای روشن از این تضاد ارائه می‌دهد: نیروهایی که به نام رهایی عمل می‌کنند، خود بازتولیدکننده‌ی سلسله‌مراتب و اقتدار مطلق‌اند. راخوف پس از دستگیری قباد می‌گوید: «به کارمان واردیم، بدون خواست ما برگ روی شاخه نمی‌جنبد» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۵۰۱)، و با این جمله، انحصار قضاوت و اختیار در تشکیلات انقلابی را به نمایش می‌گذارد. شوکت نیز در برابر چنین فشار و اطاعت کورکورانه شکایت دارد: «انتظار دارند حب ترب بخورم... هر مزخرفی می‌شنوم خف کنم، بگویم خوب است» (همان، ۳۱۸)، که نشان‌دهنده‌ی تضاد میان آرمان برابری و واقعیت اقتدارگراست.

این اقتدار تنها در حوزه سیاست محدود نمی‌ماند؛ بلکه در فرهنگ و دانش نیز بازتاب می‌یابد. کتاب‌سوزی و سانسور، ابزارهایی هستند که حاکمان نوظهور برای مهار آگاهی طبقاتی به کار می‌برند: «آتشکارها برنامه دارند کتاب‌ها را دستچین کنند» (همان: ۵۸)، و نابودی کتابخانه وهاب (همان: ۷۲) نمونه بارز هراس از دانش رهایی‌بخش است. همچنین، آتشخانه مرکزی با ایجاد فضای ارباب و جاسوسی، تعاملات اجتماعی را فلج می‌کند. رکسانا به این نکته اشاره می‌کند: «بت اعظم کارگران... جو ارباب، رواج دروغ... هرکس از سایه‌اش می‌ترسد، گفتگوها را ضبط می‌کنند» (همان: ۳۵۲). این نظام تملق‌پروری و نظارت مستمر، استقلال فردی را به مخاطره می‌اندازد و نشان می‌دهد که حتی در متن انقلاب، مناسبات سلطه پابرجا می‌مانند.

علیزاده معتقد است که تحقق آرمان‌های مارکسیستی، نیازمند فراتر رفتن از شعارهای رهایی‌بخش و نقد مستمر نهادهای قدرت است. خفقان و اقتدار مطلق، چه در سیاست و چه در فرهنگ، بازتولید سلطه و محدود کردن آگاهی را به تصویر می‌کشند و هشدار می‌دهند که انقلاب بدون آگاهی انتقادی، خود ممکن است همان مناسبات سرکوبگر را بازسازی کند.

*خانه ادیسی‌ها* تصویری پیچیده از تضاد میان وعده‌های آزادی و تحقق واقعی سرکوب ارائه می‌دهد. شخصیت‌ها با تجربه مستقیم این تضاد نشان می‌دهند که شعارهای انقلابی، در مسیر قدرت‌یابی، به چرخه‌ای از سلطه و خشونت بدل می‌شوند. یوسف، ناظر دقیق این روند، می‌گوید: «شوکت فقط تنه دارد، آتشخانه مرکزی را از پشت سرش بردارند مثل بادکنک، خالی می‌شود. او هم به شکنجه‌گرانش وابسته است؛ حلقه‌های زنجیر را بگیر، برو تا رأس» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۱۴۸). این تحلیل نشان می‌دهد که رهبران انقلاب، حتی هنگامی که خود از طبقات فرودست برخاسته‌اند، در دام ساختارهای اقتدارگرایانه گرفتار می‌شوند و قدرت را به صورت استبدادی بازتولید می‌کنند. یوسف توضیح می‌دهد: «با برداشتن سنگ اول، خرابی سد شروع می‌شود، پشت هر خشونت، چهره‌ی زشت خشونتی بزرگ‌تر پنهان شده» (همان: ۱۷۸)، که نمایانگر استمرار چرخه خشونت در دل انقلاب است.

واقعیت سرکوب تنها به عرصه سیاسی محدود نمی‌ماند؛ فرهنگ و زندگی روزمره نیز از آن متأثر است. کتاب‌سوزی و سانسور به‌عنوان ابزار بازتولید اقتدار فرهنگی مطرح می‌شوند؛ کوکان می‌گوید: «آتشکارها برنامه دارند کتاب‌ها را دستچین کنند» (همان: ۵۸) و نابودی کتابخانه‌ی وهاب (همان: ۷۲) نشانگر هراس قدرت از آگاهی طبقاتی است. آتشخانه مرکزی همچنین با ایجاد فضایی از کنترل و وابستگی، جامعه‌ای منقاد به وجود می‌آورد. رکسانا در این باره می‌گوید: «بت اعظم کارگران... جو ارباب، رواج دروغ... هرکس از سایه‌اش می‌ترسد، گفتگوها را ضبط می‌کنند» (همان: ۳۵۲). این شرایط، اطاعت کورکورانه و تملق را به ابزار بقا و تثبیت سلطه بدل می‌سازد.

شخصیت‌هایی چون قباد و برزو با مشاهده تضاد میان وعده‌های آزادی و واقعیت سرکوب، دچار گسست از ایدئولوژی حاکم می‌شوند. قباد پس از سه روز از پیروزی آشکاران جدا می‌شود و برزو درمی‌یابد دفاع از نظم آتشخانه بی‌فایده است و مشروعیت آن زیر سؤال می‌رود. خانم ادیسی نیز به صورت انتقادی فاصله میان وعده‌ها و عمل را نشان می‌دهد: «تا کی این ورد را بشنوم، طبقه، دسته، ملیت، مذهب، نژاد، جنسیت؟!... تو به طبقه مسلط وابسته‌ای جوانک!» (همان: ۲۶۷).

نمادهای بصری نیز بر بازتولید اقتدار تأکید دارند. رنگ سیاه پوشش رسمی آتشخانه است و حتی بر زنان تحمیل می‌شود: «در آتشخانه می‌گویند رنگش توی ذوق می‌زند. باید سیاه بپوشم... اما این رنگ را دوست دارم» (همان: ۳۱۷). وهاب نیز خود را در برابر «بنای سیاه در مه» می‌بیند (همان: ۴۰۸)، تصویری از اقتدار مطلق و کنترل کامل بر زندگی فردی.

در *رمان خانه ادیسی‌ها* وعده‌های آزادی، در دل ساختارهای قدرت، به تحقق خشونت و سرکوب منجر می‌شوند. چرخه‌ای که حتی رهبران پیشین را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد تغییر حکومت‌ها به معنای از میان رفتن سلطه نیست؛ بلکه تنها جابه‌جایی نیروهای قدرت است. علیزاده با بازنمایی این تضاد، نقدی عمیق بر وعده‌های رهایی‌بخش

انقلاب ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که تحقق عدالت اجتماعی مستلزم بازتعریف بنیادی قدرت و مقابله با چرخه خشونت است.

در *خانه‌ی ادیسی‌ها*، مفهوم «تغییر» به‌گونه‌ای انتقادی بازنمایی شده است؛ تغییر نه تنها به معنای قیام یا جابه‌جایی قدرت، بلکه به‌مثابه فرایندی درونی فهمیده می‌شود که بدون آن، هر انقلاب صرفاً تعویض ظاهری است. رکسانا به‌وضوح بر این نکته تأکید می‌کند: «رهایی وجود ندارد. تغییر، در درون باید اتفاق بیفتد، بدون این تحول، انقلاب، تعویض پوسته است؛ شما بهتر از من می‌دانید!» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۴۰۰). این دیدگاه، نقدی مستقیم بر آرمان‌های مارکسیسم آرمان‌گراست؛ زیرا نشان می‌دهد که بدون دگرگونی زیربنای اجتماعی و آگاهی طبقاتی، انقلاب‌ها تنها به بازتولید همان مناسبات سلطه در قالبی نو می‌انجامند.

وهاب نیز با پرسش از چرخه‌ی بی‌پایان خشونت، این بازتولید ساختاری را برجسته می‌کند: «این تسلسل بی‌پایان خشونت، غرش تفنگ و مسلسل، تا کی ادامه دارد؟» (همان: ۳۶۸). پرسش او نمایانگر تضاد میان وعده‌های رهایی‌بخش و واقعیت سرکوب است و آشکار می‌کند که تا زمانی که روابط تولیدی و نهادهای قدرت دگرگون نشوند، خشونت نظام‌مند همچنان استمرار می‌یابد. در مقابل، کاوه با نگاهی انسان‌گرایانه بر ارزش حیات تأکید می‌کند: «از جنگ بدم می‌آید. درک نمی‌کنم منظور از کشته شدن یا کشتن دیگران چیست؟ همه انسانند، می‌خواهند زنده بمانند؛ زیر آفتاب بهاری، لب‌گندمزار بخوابند» (همان: ۲۹۵). این سخن، بازتاب نقد مارکسیستی بر نظام‌های سلطه است که حیات انسانی را به ابزاری بی‌ارزش برای تحقق قدرت تبدیل می‌کنند.

تجربه‌ی قباد نیز نشان می‌دهد که قدرت بدون آگاهی جمعی به بازتولید استبداد می‌انجامد: «جنگ و خشونت دور باطلی است که تصاعدی وسیع می‌شود... از آزادی بیزار بودند چون آن را نمی‌شناختند... این کلمه مثل حباب، معلق و بی‌اعتبار بود» (همان: ۳۵۴). این بازتاب‌دهنده ناکامی وعده‌های رهایی‌بخش مارکسیسم آرمان‌گراست؛ زیرا انقلاب بدون تحول زیربنای اجتماعی و بازاندیشی در مناسبات تولید، خود به ابزار بازتولید سلسله‌مراتب قدرت بدل می‌شود.

بر این اساس، رمان علیزاده با تمرکز بر تجربه شخصیت‌ها، نشان می‌دهد که تحقق واقعی آزادی و عدالت اجتماعی مستلزم پیوند میان آگاهی طبقاتی، بازتعریف قدرت و تغییر در ساختارهای اجتماعی است. انقلاب صرفاً با جایگزینی افراد یا سرنگونی ظاهری نظام‌ها تحقق نمی‌یابد، بلکه تنها زمانی ارزش دارد که بتواند چرخه‌ی خشونت، سرکوب و بازتولید اقتدار را متوقف سازد. در نهایت، *خانه‌ی ادیسی‌ها* تصویری واقع‌گرایانه از تضاد میان وعده‌های رهایی‌بخش و واقعیت سرکوب ارائه می‌دهد و نقدی جدی بر محدودیت‌های عملی آرمان‌های مارکسیستی در متن اجتماعی و انسانی عرضه می‌کند.

#### ۴.۴. تحمیل ایدئولوژی و بازتولید قداست قدرت

در *خانه‌ی ادیسی‌ها*، جایگزینی ایدئولوژی نوین، اگرچه با شعارهای رهایی‌بخش و عدالت اجتماعی همراه است، در عمل به تکرار چرخه‌ی سلطه و قداست‌سازی قدرت می‌انجامد. شخصیت‌ها در این روایت تجربه‌ی مستقیم تضاد میان وعده‌های انقلابی و واقعیت عملی حاکمیت جدید را دارند. علیزاده نه صرفاً ناکامی سیاست، بلکه تحمیل ایدئولوژی را نقد می‌کند؛ انقلابی که پوسته‌ای تازه بر مناسبات پیشین است و وعده‌های آزادی تنها در ظاهر تحقق یافته‌اند.

ایدئولوژی نوین مارکسیستی، با پشتوانه‌ی شعارهایی چون برابری و آزادی، همانند دین و ایدئولوژی‌های پیشین، خود به ابزار تثبیت قدرت بدل می‌شود. شوکت با بی‌پروایی، ساختار ایدئولوژیک آتشیخانه را زیر سؤال می‌برد: «تو خون ریخته‌ای؟ یکبارہ ادعا کن فرمانده‌گردان آتش بوده‌ای!... در آتشیخانه عده‌ای خون را با لجن یکی می‌دانند... زل بزن! بین چطور می‌نشان‌های یک غازی آنها را لگد می‌کنم» (همان: ۳۱۰). این مواجهه بازتاب‌دهنده انتقاد علیزاده از قداست‌سازی رهبران و تقدس ایدئولوژیک است؛ مفهومی که پیشتر در دین مشاهده می‌شد، اکنون در قالب انقلابی نوین بازتولید شده است. حدادیان، نماد وفاداری به ایدئولوژی تحمیلی، می‌گوید: «کسی را نشانم بده که نقاب نداشته

باشد... زندگی، سیاست، حکومت، حتی خواسته‌های مردم با رویاهای شما فرق دارد. شرایط اجتماعی دم به دم تغییر می‌کند...» (همان: ۳۱۰). در واقع وفاداران ایدئولوژیک نیز با واقعیت‌های اجتماعی و محدودیت‌های عملی برخورد می‌کنند و تناقض‌های درونی ایدئولوژی را تجربه می‌کنند.

بازتولید سلطه در قالب ایدئولوژی نوین تنها محدود به رهبران و سیاستمداران نیست؛ دین و خرافات، که به ظاهر کنار زده شده‌اند، در رفتار و نمادهای جدید نیز استمرار می‌یابند. شوکت با تمسخر، قدیسان و آیین‌های مذهبی را نقد می‌کند: «عکس راهب یک‌بر دو بر و مار و اژدها روی شیشه‌های رنگی، سر تا تهش دوز و کلک... اسمش را گذاشته قدیس!...» (همان: ۲۳۷). برزو نیز ضمن نقد مستقیم دین، می‌گوید: «هر بچه‌ای آگاهی دارد که یگانه عامل بیماری، میکروب و آلودگی است... نمی‌دانم ما ملت عقب‌افتاده از اسارات خرافات کی خلاص می‌شویم؟» (همان: ۳۸۲). بنابراین ایدئولوژی نوین، حتی در تضاد با خرافات، در عمل همان نقش تثبیت قدرت و کنترل جامعه را ایفا می‌کند و آزادی و آگاهی را به ابزارهای اقتدار بدل می‌کند.

نمادهای بصری نیز این تحمیل را تقویت می‌کنند. نشان‌ها، مقام‌ها و حتی رفتارهای روزمره، همان سازوکارهای تقدس و بازتولید اقتدار را نمایان می‌سازند. برزو و شوکت با زیر سؤال بردن مراسم و نشان‌های آتشیخانه، نه تنها نارضایتی فردی، بلکه نقد ساختاری ایدئولوژی را آشکار می‌کنند. در تقابل با این انتقاد، لقا همچنان به دعا و نمادهای باقی‌مانده از دین تکیه می‌کند، که نشان‌دهنده مقاومت بخشی از جامعه در برابر تحمیل ایدئولوژی نوین است: «برای شوکت دعا می‌کنم» (همان: ۴۱۵). پاسخ برزو صریح است: «لطف دارید! ولی ما خرافات را دور انداخته‌ایم.» (همان: ۵۰۹). این تضاد میان باورهای سنتی و ایدئولوژی تحمیلی، تصویر روشنی از ناکارآمدی وعده‌های آزادی و عدالت ارائه می‌دهد.

*خانه ادیسی‌ها* نشان می‌دهد که ایدئولوژی نوین، به‌رغم شعارهای رهایی‌بخش، همان مسیر دین و نظام‌های پیشین را طی می‌کند: تثبیت قدرت رهبران، قداست‌سازی، کنترل جامعه و سرکوب اختلاف. علیزاده با نمایش این چرخه، نقدی رادیکال از تحمیل ایدئولوژی و بازتولید سلطه ارائه می‌دهد.

##### ۵. روشنفکران در بن‌بست وعده‌های انقلاب

در *خانه ادیسی‌ها*، سرنوشت شخصیت‌هایی چون رکسانا و وهاب، نمود بارز بن‌بست تاریخی روشنفکران در دل مناسبات طبقاتی و قدرت است. رکسانا با تأکید بر اینکه «هر راهی به بن‌بست می‌رسد» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۳۵۵)، روشنفکری را به تصویر می‌کشد که در جامعه‌ای متکی بر استبداد و مناسبات قدرت هیچ امکان رهایی ندارد. او درمی‌یابد که سرسپردگی به قدرت مساوی با پستی است، مقابله با آن مساوی با مرگ و رسیدن به قدرت تنها به بازتولید ستم بر ضعیفان می‌انجامد. این تجربه تجسمی از «ازخودبیگانگی» مارکسیستی است؛ روشنفکری که از آرمان‌های خود جدا شده و حتی به ناگزیر به خودپویرانگری یا خودکشی می‌اندیشد.

قباد راه مقابله با این وضعیت را در تلاش و ایستادگی می‌بیند، اما روشنفکران سرخورده را «شیفته شهرت» و «بی‌ثبات» می‌خواند (همان: ۳۵۸). این ارزیابی، تضاد درونی طبقه متوسط را آشکار می‌کند؛ طبقه‌ای که میان آرمان‌های انقلاب و انفعال اجتماعی گرفتار مانده است. ناکامی وعده‌های انقلاب در نمادهای متنی رمان نیز نمایان است: «خانه‌ای که به آغل گوسفندان بدل شده» (همان: ۵۰۴) تصویری است از شکست آرمان‌های جمعی؛ خانه‌ای که باید محل زندگی و رهایی باشد، اکنون جولانگاه مصرف‌گرایی بی‌ریشه و انقطاع از گذشته است.

وهاب نیز همچون رکسانا، روشنفکری است که جایگاهی در هیچ‌یک از طبقات اجتماعی ندارد و سرانجام به مهاجرت تن می‌دهد، که بازنمایی سرخورده روشنفکران در برابر مناسبات قدرت و ناکامی وعده‌های اجتماعی است. علیزاده از طریق این سرنوشت، بن‌بست تاریخی روشنفکری را به تصویر می‌کشد: شکست آرمان‌های اجتماعی و سیاسی، بی‌خانمانی، سرخورده‌گی و انزوای روشنفکرانی که حتی با انقلاب‌های ایدئولوژیک نیز امکان تحقق آرمان‌های

۱۰۳  
خود را نمی‌یابند. به این ترتیب، روشنفکران، که باید پیش‌تاز تحقق عدالت و آزادی باشند، در عمل در همان چرخه‌ای گرفتار می‌شوند که قدرت پیشین برپا کرده بود؛ چرخه‌ای که به جای رهایی، سرخوردگی و انفعال را تحمیل می‌کند.

### نتیجه‌گیری

خانه‌ی ادیسی‌ها با قرار دادن داستان در بستر تحولات اجتماعی و اقتصادی دوره‌ی مدرن ایران، تضاد میان طبقات و نقش مالکیت در روابط انسانی را برجسته می‌کند. این اثر نشان می‌دهد که مناسبات اقتصادی و اجتماعی چگونه سرنوشت شخصیت‌ها را شکل می‌دهد و تأثیر قدرت و مالکیت بر زندگی روزمره، بازتابی از تضادهای تاریخی جامعه است. علیزاده با ظرفیتی قابل توجه، تلاش می‌کند ناکامی آرمانگرایی ایده‌آلیستی مارکسیستی را بازنمایی کند. علیزاده در این اثر، با استفاده از شخصیت‌های کلیدی، نمادها و موقعیت‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که شعارهای آزادی و عدالت اجتماعی، زمانی که به ساختار قدرت تحمیل می‌شوند، خود به ابزارهای بازتولید سلطه و قداست بدل می‌شوند. از این منظر، نقد او برآمده از یک نگاه روشنفکرانه و دقیق است که فراتر از تحلیل سیاسی صرف، ابعاد روانی و اجتماعی تغییر و تحول را در نظر می‌گیرد.

یکی از نقاط قوت کار علیزاده، بازنمایی تضاد میان وعده‌ها و واقعیت‌هاست. شخصیت‌هایی مانند رکسانا و وهاب تجربه‌ی مستقیم این بن‌بست را دارند؛ آن‌ها می‌بینند که انقلاب و تغییر ساختاری، اگر با تحول درونی و آگاهی جمعی همراه نباشد، تنها بازتولید همان مناسبات پیشین است. علیزاده با تأکید بر این تضاد، موفق شده است تصویری قابل درک و ملموس از ناکامی وعده‌های رهایی‌بخش ارائه دهد، بدون آنکه صرفاً به انتقاد سیاسی سطحی بسنده کند. جملاتی مانند «هر راهی به بن‌بست می‌رسد»، نشان‌دهنده‌ی آگاهی او از محدودیت‌های روشنفکری در جامعه‌ای مبتنی بر استبداد و مناسبات طبقاتی است.

در عین حال، رمان موفق است در نشان دادن چرخش ایدئولوژی نوین؛ مارکسیسم ایدئولوژیک به‌عنوان جایگزین دین و باورهای پیشین، نه تنها نتوانسته است آرمان‌های عدالت را محقق کند، بلکه همان مسیر تقدس و قداست رهبران و کنترل جامعه را بازتولید کرده است. علیزاده در این زمینه دقیق عمل کرده و با پرداختن به موقعیت‌های روزمره، نمادها و مناسبات قدرت، تضاد میان وعده و عمل را برجسته می‌کند. این روش تحلیلی، نقد او را از سطح انتزاعی به سطح تجربه انسانی نزدیک می‌سازد و نشان می‌دهد که مسئله صرفاً ایدئولوژیک نیست، بلکه با زندگی واقعی و انتخاب‌های فردی گره خورده است.

با این حال، کار علیزاده در برخی حوزه‌ها محدودیت‌هایی نیز دارد. برخی از تحلیل‌ها بیش از حد نمادین و تمثیلی ارائه شده‌اند و ممکن است پیچیدگی‌های واقعی مناسبات قدرت و تنوع واکنش‌های اجتماعی را به طور کامل منتقل نکنند. همچنین، نقد او بیشتر بر ناکامی و تضاد متمرکز است و کمتر به بررسی چگونگی امکان تغییر واقعی و ظرفیت‌های مقاومت فردی و جمعی پرداخته شده است. این نکته، اگرچه بر انسجام روایت تأثیر زیادی ندارد، اما به عنوان یک محدودیت در تحلیل انتقادی قابل ذکر است.

از سوی دیگر، علیزاده با خلق شخصیت‌های متعدد و متنوع، موفق می‌شود طیف وسیعی از واکنش‌های انسانی در برابر قدرت و ایدئولوژی تحمیلی را نشان دهد. شخصیت‌هایی که از سرسپردگی، سرخوردگی و مهاجرت گرفته تا نقد مستقیم و مقاومت متغیرند، تصویر دقیقی از بن‌بست تاریخی روشنفکران و جامعه در مواجهه با آرمانگرایی ارائه می‌کنند. این تنوع، نقد او را از یک نگرش یک‌جانبه فراتر برده و ظرفیت قابل توجهی به تحلیل او افزوده است.

در نهایت، خانه‌ی ادیسی‌ها با دقت و ظرافت، موفق می‌شود ناکامی آرمانگرایی مارکسیستی را بازنمایی کند و نشان دهد که تغییر واقعی و تحقق رهایی مستلزم تحول درونی و اجتماعی است، نه صرفاً تغییر ساختار قدرت یا جابجایی پوسته‌های ایدئولوژیک. علیزاده با پرداختن به تضاد میان وعده و عمل، تحمیل ایدئولوژی نوین و محدودیت‌های

روشنفکران، نقدی دقیق و ظریف از این آرمانگرایی ارائه کرده است و نشان می‌دهد که تحقق عدالت اجتماعی بدون آگاهی و بازنگری در ساختارهای اجتماعی و فردی، ناممکن است.

### منابع

۱. ابهری، مهناز، فلاحی، منیژه و علی اسکندری (۱۴۰۱). «بازتاب سنت و تجدد در رمان *خانه ادیسی‌ها*»، تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره ۱۵، شماره ۵۵: ۴۸۲ - ۵۰۳.
۲. اسحاقیان، جواد (۱۳۹۶). *بوطیقای نو و خوانش فمینیستی*، چاپ اول، تهران: نقد افکار.
۳. ایگلتن، تری (۱۳۸۳). *مارکسیسم و نقد ادبی*، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، تهران: نشر دیگر.
۴. بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۴). «نقش زن در دو اثر غزاله علیزاده: *خانه ادیسی‌ها* و *شب‌های تهران*»، نوافه، سال ۵، شماره ۲۴: ۷ - ۱۱.
۵. پولادی، کمال (۱۳۸۲). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب از ماکیاولی تا مارکس*، تهران: مرکز.
۶. پی‌یر، آندره (۱۳۶۰). *مارکس و مارکسیسم*، ترجمه شجاع‌الدین ضیائی‌ان، چاپ ششم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. شیری، قهرمان (۱۳۸۷). *مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران*، چاپ اول، تهران: چشمه.
۸. صالحی مازندرانی، محمدرضا، قاسمی‌پور، قدرت و نسرين گبانچی (۱۴۰۲). «واکاوی تطبیقی - اسطوره‌ای رمان‌های *خانه ادیسی‌ها* از غزاله علیزاده و *خانه اشباح* از ایزابل آلمده»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۲۸(۱): ۲۹۹ - ۳۱۹.
۹. علیزاده، غزاله (۱۳۸۰). *خانه ادیسی‌ها*، چاپ سوم، تهران: توس.
۱۰. کارور، ترل (۱۳۹۵). *فرهنگ‌نامه مارکس*، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، چاپ اول، تهران: نشر کلاغ.
۱۱. مارکس، کارل، انگلس، فردریش (۱۳۵۸)، *مانیفست حزب کمونیست*، ترجمه محمد پورهرمزبان، تهران: انتشارات حزب توده.
۱۲. مارکس، کارل (۱۳۷۷). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگه.
۱۳. محمودی، مریم و حیدری، نگار (۱۳۹۷). «تحلیل جایگاه زن در رمان‌های غزاله علیزاده»، *زن و فرهنگ*، سال ۹، شماره ۳۵: ۳۵ - ۴۷.
۱۴. مهویزانی، الهام (۱۳۷۳). *آینه‌ها، نقد و بررسی ادبیات امروز ایران*، تهران: روشنگران.
۱۵. هاشمی، ندا (۱۳۹۶). *داس و قلم*، چاپ اول، تهران: انیما.